

شهيد غلامرضا ضنجرسيم



ازتباير علی
سمايه جامع سرداران و دوازدهم استان بوشهر

نام پدر	محمدعلی
تاریخ تولد	۱۳۳۶/۰۳/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۲/۱۲
محل شهادت	غرب کارون
مسئولیت	فرمانده دسته
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	دهقاید

زندگینامه

زندگینامه شهید

غلامرضا ضنجرسیم در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای مستضعف در روستای دهقاید چشم به جهان گشود. در سن ۷ سالگی در مدرسه شهید بهشتی روستا به تحصیل ادامه داد و دوران راهنمایی را در مدرسه ارشاد برازجان گذارند و موفق به اخذ مدرک سیکل گردید و پس از آن به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید. آموزش خود را در کرمان و بقیه خدمت را در کازرون گذراند. شهید ضنجرسیم پس از اتمام دوره سربازی وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوشهر شد و پس از آموزش برای مأموریت سه ماهه ای به جزیره خارگ اعزام گردید و پس از اتمام مأموریت به سپاه پاسداران برازجان منتقل گردید و آنجا به فعالیت خود پرداخت. ایشان نبرد با متجاوزان را فریضه الهی می دانست و عشق به لقاءالله را همیشه در سر می پروراند و از فرماندهان تقاضای حضور در جبهه ها را طلب می کرد تا این که عملیات پیروزمند بیت المقدس در فکه (رقاییه) پیش آمد و نتوانست خود را راضی به ماندن کند. مرخصی ۴۸ ساعته گرفته و بعد به دیدن اعضای خانواده بالاخص فرزند کوچکش سمیه رفت ولی با آن عشقی که از انقلاب و امام داشت همه اینها را رها کرد و در عملیاتی که با رمز یا علی بن ابیطالب (ع) صورت گرفت شرکت نمود. تا این که نیمه شب مورخه ۲۱/۲/۶۱ بر اثر انفجار مین از ناحیه سر و صورت و مخصوصاً سینه سوخته شد و بر اثر ترکش مین شربت شهادت را نوشید.

رفتار و اخلاق شهید:

غلامرضا از جوانان خوب روستا بود واقعاً جوانمرد و با گذشت بود. خدا را شاهد می گیرم که حتی مخالفین گاهی به ذکر خیر نیکی های وی می پرداختند. به گمانم این تنها به خاطر خلق و خوی پسندیده شهید و رفتار بسیار خوب ایشان در مقابل دوستان بود. وی همیشه رضای خدا را بر رضای خلق و خود ترجیح می داد. یکی از خصوصیات برجسته ایشان پیش قدم بودن ایشان در امور خیر و نیک بود و کسب فیض از موقعیت های مناسب روحی بود. چنان که بنا به گفته همزمانش همیشه جز اولین کسانی بود که پیش قراولان گروه تخریب در خنثی سازی میدان مین بود و به همین دلیل جهت پیش از همزمانش به شهادت رسید.

مصاحبه

شرح زندگی شهید از زبان اعضای خانواده:

شهید همیشه حتی از زمان کودکی رفتار و شخصیت برجسته ای داشت. خصوصاً که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید وارد سپاه پاسداران شد. به گونه ای دیگر تغییر پیدا کرده بودند. شهید به همسرش علاقه بسیار شدیدی داشتند. و وی را خیلی دوست می داشت. و تا قبل از شهادتش دارای یک فرزند دختر به نام سمیه بود و او را خیلی زیاد دوست داشت. و پس از شهادتش یعنی چهل روز بعد از شهادتش دختر دیگری به نام شهیده به دنیا آمد.

همسر شهید می گوید: ۱۹ سال بیشتر نداشتم که با ایشان ازدواج کردم. مدر مسافرت که با هم می رفتیم، توصیه حجاب را به من می کردند و می گفتند: که فرزندانم را زینب گونه تربیت کن.

خاطرات

خاطره ای از یکی از همزمان شهید، برادر باقر ذبیحی فرد:

در مورخه ۱/۱/۶۱ این جانب باقر ذبیحی فرد با برادر غلامرضا ضنجرسیم از طریق سپاه پاسداران برازجان عازم شیراز شدیم و در پادگان امام حسین(ج) عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل گردیدیم. در اهواز به مدت یک هفته در پادگان زره ای اهواز سکونت نموده و سپس عازم دزفول . به مدت ۱۵ روز به صورت شبانه روزی در حال آموزش در دهکده ای در نزدیکی شوش به نام دهکده ابوذر بودیم. و رزم شبانه را انجام می دادیم تا این که گردان ما را حرکت دادند و به طرف دشت عباس رفتیم. هنگامی که به آنجا رسیدیم در همان تپه های دشت عباس استقرار یافتیم. بعد از ظهر بود. به گردان ما اعلام کردند که امشب عملیات بیت المقدس شروع می شود و گردان ما همان بعد از ظهر ساعت ۶ غروب به طرف مواضع دشمن پیشروی کرد تا ساعت ۵ صبح پیاده روی کردیم. چون عملیات لو رفته بود از همان راه برگشتیم و هر نفر با یک قمقمه ی آب تا این که من با شهید به یک سنگر قدیمی در فکه رسیدیم. چون زیاد خسته شده بودیم و شهید نگاهی به اطراف انداخت و گفت: «مشهدی باقر یک بوته کاکل سبز است» ما آن کاکل را کنده و با هم خوردیم و شروع کردیم به راه رفتن که ناگهان یک خمپاره ۱۲۰ متری شاید ۲۰ متری ما به زمین اصابت کرد که ترکش آن از اطراف ما گذشت و ما همان جا جان سالم به در بردیم. خلاصه این که رودخانه ای بود به نام رودخانه دوویجه که آب آن از آب دریا هم شور تر بود و ما بر اثر خستگی و تشنگی سر خود را زیر آب کردیم و از آن آب خوردیم و سرانجام ساعت ۲ بعد از ظهر به مقصد رسیدیم تا این که به ما اعلام کردند که در همان محور عملیات باید انجام گیرد و این بار ما را با کامیون بردند. سرانجام ساعت ۵/۸ شب بود که گردان ما را به ۴ گروهان تقسیم کردند و همان مسیر را راهپیمایی نموده تا این که ساعت یک بعد از نصف شب حدود ۳۰۰ متری مواضع دشمن رسیدیم. چون شهید فرماندهی یک گروهان و من فرماندهی گروهان دیگر را بر عهده داشتیم از هم جدا شدیم تا ساعت ۲ در حال پیشروی بودیم که به یک میدان مین رسیدیم. تعدادی از برادران از جمله شهید ضنجرسیم گرفتار آن میدان شدند و بر اثر ترکش مین ها به فیض شهادت نائل آمدند. پس فردای آن روز من و جمعی از برادران عازم همان منطقه شدیم و پیکر آن عزیزان را از جمله شهید ضنجرسیم را به گلخانه شهدا واقع در دشت عباس برگرداندیم.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران